

The Relationship Between Faith and Action From the Early Wittgenstein's Point of View

Mohammad Ali Abdullahi¹, Masoumeh Taheri Soodjani²

1. Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Theology, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran
 2. PhD Holder, Department of Philosophy, Faculty of Theology, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran
- (Received: August 1, 2019; Accepted: March 21, 2020)

Abstract

The relationship between faith and action has not only been the concern of theologians, but also the philosophers have been discussing it. Wittgenstein is one of those philosophers who in both theory and practice have been concerned with the relationship between faith and action - albeit in his own way. Even in *Tractatus Logico-Philosophicus*, which may seem to be merely a pure logical and philosophical work, he has tried to address the issue of faith and action. It is due to this intention that the "sayable" and "showable" discussions are included in the treatise. From his point of view, faith is one of the facts that the believer shows in his action; therefore, there is a concomitance between the intention and action in his view. In this article, we show this claim with many evidences in Wittgenstein's works and the works of his commentators.

Keywords: Faith, Act, Sayable, Showable, Wittgenstein.

فلسفه دین، دوره ۱۸، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰
صفحات ۲۰۱-۲۲۰ (مقاله پژوهشی)

رابطه ایمان و عمل از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم

محمدعلی عبداللہی^{۱*}، معصومه طاهری سودجانی^۲

۱. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری گروه فلسفه، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۰۲)

چکیده

رابطه ایمان و عمل تنها دلمشغولی الهی دانان نبوده و نیست، بلکه فیلسوفان نیز درباره آن به بحث و گفت‌وگو پرداخته‌اند. ویتگنشتاین جزو آن دسته فیلسوفانی است که هم در نظر و هم در عمل دلمشغول رابطه ایمان و عمل بوده است؛ البته به روش خاص خود- او حتی در رساله منطقی- فلسفی که شاید به نظر برسد صرفاً اثری منطقی و فلسفی محض است، تلاش کرده است به مسئله ایمان و عمل بپردازد. مسئله «بیان کردنی» و «نشان دادنی» به همین قصد و غایت در رساله گنجانده شده است. از نظر او ایمان جزو واقعیت‌هایی است که شخص مؤمن آن را در عمل خود نشان می‌دهد، بنابراین میان نظر و عمل در نظر او تلازم وجود دارد. در این مقاله این مدعا با شواهد بسیاری در آثار خود ویتگنشتاین و آثار مفسران او نشان داده شده است.

واژگان کلیدی

ایمان، عمل، بیان کردنی، نشان دادنی، ویتگنشتاین.

۱. مقدمه

براساس تعالیم ادیان به‌ویژه ادیان توحیدی سعادت نتیجه ایمان و عمل است. ایمان یعنی بینش^۱، البته بینش خاصی که از شناخت شروع می‌شود و عمل یعنی حرکت براساس بینش. بینش گاهی به عمل منتهی نمی‌شود، مانند کسی که علم حساب و جبر می‌داند، حساب و جبر علم است، ولی علمی نیست که به عمل منتهی شود، گاهی به عمل منتهی می‌شود، به انسان ایده و آرمان می‌دهد و انسان را به‌سوی عمل هدایت می‌کند مانند ایمان به خداوند.

از نگاه ادیان ایمان بدون عمل و حرکت، فایده‌ای ندارد. همچنین عمل و حرکت بدون ایمان و آرمان سود و فایده‌ای برای انسان نخواهد داشت و او را به سرمنزل مقصود نخواهد رسانید؛ مثل کشتی‌ای که نه نقشه‌ای دارد نه هدفی، نه قطب‌نمایی و نه جهتی را می‌شناسد. موتورش پیوسته حرکت می‌کند، اما چون جهتی را نمی‌شناسد، مدام دور خود می‌چرخد.

رابطه ایمان و عمل نه‌تنها در ادیان و الهیات مهم است، بلکه فیلسوفان نیز به آن توجه کرده‌اند، هدف این مقاله بررسی دیدگاه الهی‌دانان نیست، بلکه هدف این است که ماهیت ایمان و رابطه آن با عمل از دیدگاه فیلسوف تأثیرگذار مغرب‌زمین یعنی ویتگنشتاین بررسی شود و ببینیم که از نظر وی چه ارتباطی میان ایمان و عمل وجود دارد؟ آیا ایمان شرط عمل است یا عمل شرط ایمان؟ آیا رابطه ایمان و عمل رابطه وجودی است یا مفهومی؟ به‌عبارت دیگر، آیا رابطه میان ایمان و عمل ضروری است یا امکانی؟

دیدگاه ویتگنشتاین متأخر در خصوص ایمان حتی از سوی الهی‌دانان بسیار مهم تلقی شده است. بعضی مفسران دیدگاه او را نوع خاصی از ایمان‌گرایی تلقی کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد دیدگاه ویتگنشتاین متأخر در خصوص ایمان به‌حدی اهمیت دارد که باید از آقای ویتگنشتاین تشکر کرد که دیدگاه دوباره الهی‌دانان را به‌میز بحث و گفت‌وگو باز گرداند، این در حالی بود که پوزیتیویست‌های منطقی توانسته بودند با سوءبرداشت از اصل تحقیق‌پذیری الهیات را از‌میز بحث و گفت‌وگو اخراج کنند.

آنچه دیدگاه ویتگنشتاین را در خصوص ایمان و عمل برای الهی‌دانان و فیلسوفان جذاب می‌نماید، این است که او از درون نظامی یکسره فلسفی و با روشی تحلیلی به چنین نتیجه‌ای دست یافته است. همین نکته سبب شده است که مفسران ویتگنشتاین برای بررسی ایمان و رابطه آن با عمل، به دیده دقت در مبانی و مبادی فلسفه او در دوره متقدم نگاه کنند. به‌راستی کدام مبنا یا مبانی ویتگنشتاین متقدم موجب می‌شود تا بتوانیم از فلسفه او ایمان‌گرایی را نتیجه بگیریم؟ با توجه به معنای خاصی که ویتگنشتاین از ایمان‌گرایی اراده کرده است، چه نسبتی میان ایمان و عمل وجود دارد؟

برای اینکه بتوانیم دیدگاه ویتگنشتاین متقدم را در خصوص پرسش‌های یادشده بدانیم، باید بتوانیم مفاهیم زیر را به دقت تحلیل کنیم:

۱. **بازنمایی علمی و بازنمایی فلسفی.** ویتگنشتاین مهم‌ترین وظیفه فلسفه را تمایز نهادن میان نشان‌دادنی‌ها و بیان‌کردنی‌ها می‌داند. این تمایز در معنا و مفهوم بازنمایی و حکایت‌گری زبان ریشه دارد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین وجه تمایز علم و فلسفه به همین مسئله برگردد. مسئله رابطه ایمان و عمل از نظر ویتگنشتاین متقدم به همین مسئله مربوط است.

۲. **ایمان داشتن به و ایمان داشتن که.** تمایز میان این دو مسئله برای ویتگنشتاین بسیار مهم است و شاید بتوان گفت همین مسئله راه او را از فیلسوفان و الهی‌دانان جدا می‌کند. او ایمان را از سنخ معرفت گزاره‌ای نمی‌داند. ایمان مؤمنان به چه چیزی تعلق گرفته است؟

۳. **ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی.** شاید تفسیری اگزستانسیالیستی از ایمان با مقصود ویتگنشتاین سازگارتر باشد. ایمان از سنخ اعتماد است و با عمل پیوند دارد.

۴. **رابطه دین و اخلاق.** ایمان دینی در عمل اخلاقی انسان جلوه‌گر می‌شود و در حقیقت دین او ایمان دینی اخلاق را شکل می‌دهد.

۵. آنچه از این مبانی و مبادی نتیجه می‌شود، اولاً نوعی ایمان به معنای خاص و ثانیاً تلازم میان ایمان و عمل است.

۶. در ادامه یک یک بندهای بالا شرح و بسط داده می‌شود:

بازنمایی علمی و بازنمایی فلسفی: کار فلسفه از نظر ویتگنشتاین متأخر باید نقادی زبان باشد (TLP:4.0031). وظیفه فیلسوف فهم دقیق زبان و به عبارت دیگر نقادی زبان است. نقادی زبان سبب می‌شود تا مرز میان امور نشان‌دادنی و بیان‌کردنی به‌درستی ترسیم شود (پیرس، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۲).

بازنمایی زبانی یا تصویرگری زبان مهم‌ترین وجه آشکار زبان است و همین بازنمایی عاملی است که دو حوزه امور بیان‌کردنی و نشان‌دادنی را به هم مرتبط می‌کند. تبیین نحوه بازنمایی این دو را از هم متمایز می‌کند. ویتگنشتاین از دو گونه بازنمایی سخن به میان می‌آورد؛ بازنمایی علمی و بازنمایی فلسفی.

مهم‌ترین ویژگی بازنمایی علمی بیان کردن است، بیان کردن بدین معناست که واقعیتی یا وصفی از عالم خارج در گزاره‌ای معنادار بیان شود. بیان شدن براساس قاعده «تصویری معنا» اتفاق می‌افتد. براساس این قاعده زبان تصویر واقعیت است (TLP:2.11) و هر آنچه دارای محکی^۱ و مابازای خارجی باشد، «ریخت و هیأت زبانی» می‌یابد؛ اما آنچه به‌نحو معنادار در قالب گزاره‌های زبانی قابل گفتن نیست، براساس بازنمایی فلسفی نشان داده می‌شود. ویتگنشتاین برای بازنمایی فلسفی در رساله منطقی-فلسفی اصطلاح «نشان دادن»^۲ را به‌کار می‌برد.

امور «نشان‌دادنی» اموری‌اند که اگرچه محکی قابل اشاره ندارند، ولی وضع امور واقع به‌گونه‌ای است که ضرورت وجود آنها را ایجاب می‌کند و کارکرد ویژه خود را دارند. اموری را که خود را نشان می‌دهند، می‌توان در دو دسته کلی قرار داد؛ حقایق منطقی و حقایق فلسفی. حقایق منطقی نسبتی با عالم خارج ندارند و نسبت به محتوای عالم خارج اتخاذ موضع نمی‌کنند. ویتگنشتاین درحالی‌که حقایق منطقی را بی‌معنا^۳ می‌داند، آنها را یاوه و مهمل^۴

-
1. Reference
 2. To Show/Zeigen
 3. Nonsensical
 4. Gibberish

نمی‌انگارد. در رساله این گزاره‌ها واجد کارکردند، هرچند معنایی ندارند. گزاره‌های منطقی یا از سنخ همانگویی^۱ یا از سنخ تناقض^۲ اند که ضرورتاً صادق یا کاذب‌اند.

حقایق فلسفی، گستره وسیعی از امور نظری، عملی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی و عرفانی را شامل می‌شوند (فسنکول، ۱۳۸۵: ۲۴) و حقایقی‌اند که ارزش و معنای زندگی را در برمی‌گیرند. گزاره‌های مربوط به حقایق فلسفی همانند گزاره‌های منطقی استعلایی^۳ و واجد کارکردند؛ بدین معنا که هرچند این حقایق نمی‌توانند در قالب گزاره معنادار ریخته شوند، اما در عین حال حاکی از نگرش فرد به عالم هستند؛ بنابراین در مورد حقایق فلسفی همچون گزاره‌های اخلاقی نمی‌توان سخن معنادار گفت، چراکه فاقد مؤلفه اصلی معناداری یعنی داشتن تصویرند، بر این اساس آنها خود را نشان می‌دهند و هیچ سخن محصلی درباره آنها نمی‌توان گفت.

بنابراین ویتگنشتاین مهم‌ترین مسئله فلسفه را تفکیک میان «بیان کردن» و «نشان دادن» می‌داند. فیلسوف از آن حیث که فیلسوف است، باید مرز میان امور گفتنی و ناگفتنی را معین سازد (Hodges, 1991: 71). از نظر وی آموزه «نشان دادن» برای دسترسی به استعلای فلسفی مهیا شده است. برای فهم آن باید بر آنچه زبان نشان می‌دهد، تمرکز کرد، نه بر آنچه می‌گوید. آنچه زبان می‌گوید امر تجربی است و آنچه نشان می‌دهد، امور بیرون از جهان، زبان و تجربه است (Hodges, 1991: 71). حاصل مقدمات مذکور جمله‌ای است که ویتگنشتاین به صراحت آن را در رساله بیان می‌دارد. «آنچه می‌تواند نشان داده شود، نمی‌تواند گفته شود» (رساله: فقره ۴/۱۲۱۲).

ویتگنشتاین می‌خواست از درون محدوده زبان نشان دهد که زبان نمی‌تواند «امر رازآمیز»^۴ را توضیح دهد و در واقع میان «بیان‌کردنی‌ها» و «نشان‌دادنی‌ها» تمایز قائل شد (تولیمن، ۱۹۷۲: ۴۶۰-۱۳۹).

ایمان داشتن به و ایمان داشتن که: فلسفه در حوزه دین همانند حوزه معرفت‌شناسی

1. Tautologia
2. Contradiction-Antilogy
3. Analytic a_priori
4. Mysterio

نقش بسیار مؤثری دارد. وظیفه فلسفه در حوزه دین توصیف باورهای دینی به عنوان وظیفه عملی است نه توجیه عقلی آنها (Hodges, 1991: 68).

وظیفه اصلی فلسفه در حوزه دین این است که ارتباط بین ایمان دینی و عمل را توصیف کند. آیا رابطه بین آنها انگیزشی است یا تلازم؟ پاسخ به این پرسش و تحلیل بیشتر آن مشروط بر این است که نخست متعلق و مفهوم ایمان را از دیدگاه او تعیین و سپس چگونگی ارتباط آن را با عمل بررسی و تبیین کنیم.

از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم ایمان به معنای تسلیم شدن به یک مرجع است، خواه فرد باشد یا گزاره. به عبارتی ایمان اعتقاد، پذیرش و تسلیمی است که به تصدیق عقلی نیاز ندارد و حقیقت و قوام آن مبتنی بر تصدیق قلبی است (Hodges, 1991: 70).

براساس این تعریف متعلق ایمان از نظر ویتگنشتاین، باور و پذیرش وجود خدا و گزاره‌های دینی در «معنای خاص» است. به عبارتی از دیدگاه او متعلق ایمان هم از سنخ «گزاره» است و هم «غیر گزاره». براساس تفاوت متعلق ایمان، می‌توان تعریف متمایزی از ایمان به دست داد. دو اصطلاح «ایمان داشتن به»^۱ و «ایمان داشتن که»^۲ اشاره به همین تفاوت است.

ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متقدم نوعی توکل، وفاداری و اعتماد به خدا و پذیرش احکام او در «معنای خاص» است، از این رو نخست باید به وجود خدا ایمان داشته باشیم و سپس احکام و دستورهای او را در زندگی اخلاقی و دینی خود پیاده کنیم.

خدا در رساله منطقی - فلسفی پیش شرط لازم برای زندگی، رفتار و کنش اخلاقی انسان است، به همین سبب ویتگنشتاین در یادداشت‌ها خدا را به «معنای زندگی»، «معنای جهان» اطلاق می‌کند. به طور قاطع در پس این اطلاق دلیلی وجود دارد؛ دلیلی که این اطلاق را ممکن می‌سازد، وجه اشتراک آنهاست. به این معنا که معنای جهان در درون جهان نیست، بلکه بیرون از جهان است؛ اما این معنا، امور استعلایی نظیر اخلاق، زیبایی‌شناسی، مابعدالطبیعه نیست، از

1. belief in
2. belief that

این حیث که ارزش و اعتبار تبیین‌گری آنها برای معنای جهان بودن، جامع و کامل نیست. برای تبیین جهان چیز دیگری لازم است که تبیین‌گری آن کامل‌تر و جامع‌تر باشد که همانا خداست؛ بنابراین خداست که به جهان معنا می‌بخشد یا به بیان خود وی «خدا معنای جهان و معنای زندگی است» (به نقل از جوادی بارت، ۱۹۹۱: ۹۸).

متعلق دیگر ایمان از نظر ویتگنشتاین متقدم باور و پذیرش گزاره‌های دینی در «معنای خاص» است. اگر به این عبارت توجه کنیم، خواهیم دید، اصطلاح خاصی وجود دارد که برای انسان مبهم است و به توضیح بیشتر نیاز دارد، آن اصطلاح عبارت است از معنا و مفهوم «معنای خاص». در توضیح معنا و مفهوم «معنای خاص» باید گفت، از آنجا که انسان‌ها از مراتب ایمانی مختلفی بهره‌مندند، از مناظر متفاوتی به گزاره‌های دینی نگاه می‌کنند؛ بعضی انسان‌ها با نگاه سطحی به آنها می‌نگرند و ظاهر گزاره‌ها برایشان حجت است، اما عده‌ای دیگر با دید متعالی به آنها می‌پردازند و ظاهر آنها برایشان اهمیتی ندارد، آنچه برای آنها اهمیت دارد، تأثیر گزاره‌ها و نگرش دینی در زندگی است.

ویتگنشتاین نیز از نگاه سطحی به گزاره‌های دینی عبور می‌کند و با نگاه متعالی به آنها می‌نگرد. به عبارت دیگر از نظر ویتگنشتاین متقدم ایمان و اعتقاد در این زمینه بدین معنا نیست که گزاره‌های خاصی را به عنوان حقایق دینی بپذیریم، بلکه این است که با اشتیاق نسبت به شیوه زندگی متعهد شویم (Hodges, 1991: 70)، یعنی از ظاهر آنها گذر کنیم و به عمق، بطن و حقیقت آنها برسیم.

درست است که وقتی ما گزاره دینی‌ای را بیان می‌کنیم با نوعی معرفت حصولی سروکار داریم، اما ویتگنشتاین هیچ توجهی به تصدیق علمی و حصولی گزاره‌های دینی نداشته است، بلکه مراد او از تصدیق و پذیرش چنین گزاره‌هایی، تصدیقی است که بخش و جزئی از هویت فرد شده و پیامدش نوعی تعهد و التزام اخلاقی است. به عبارتی در اینجا با معرفت شهودی سقراطی سروکار داریم که پیامدش نوعی التزام اخلاقی است: «مسیحیت بر مبنای حقایق تاریخی نیست، بلکه مسیحیت انسان را به دینداری تشویق می‌کند، آنچه را که نقل می‌کند باید به آن باور داشته باشی، آنچه برای ما بازگو می‌کند این است که باید شیوه زندگی خود را تغییر دهی» (Gv.p.32).

۲. ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی

اگر بتوان دیدگاه ویتگنشتاین را ایمان‌گرایی نام نهاد، بی‌شک او معنای خاصی را از آن اراده کرده است که با معنای متعارف آن یکی نیست. برای چنین کاری باید ببینیم او از ایمان چه تعریفی به دست می‌دهد. از نظر ویتگنشتاین، براساس متعلق ایمان می‌توان تعریف‌های متفاوتی از ایمان به دست داد: تعریف عرفی و تعریف فلسفی.

تعریف عرفی بر مؤلفه غیرگزاره‌ای بودن ایمان تأکید دارد و ایمان را بیشتر به‌عنوان عامل رستگاری و نجات انسان لحاظ می‌کند تا مجموعه‌ای از باورها و گزاره‌های صدق‌پذیر. بنابراین در تعریف عرفی «ایمان حالت وجودی است که موجود به آن حالت متصف می‌شود و با آن اتحاد وجودی برقرار می‌کند».

بنابراین از نگاه ویتگنشتاین ایمان نتیجه و ثمره نوعی نگاه به عالم نیست، بلکه خود آن نگاه است. نگاهی که بیانگر نگرش فرد به مفهومی متعالی است و برخلاف اعتقادات دیگر به شواهد تأییدشده نیاز ندارد؛ یعنی در نگاه او ایمان، نه از سنخ معرفت علمی، بلکه گونه‌ای از تجربه است (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۴۹)، اما نه تجربه‌ای که براساس تفسیر واقعیت‌های جهان صورت می‌گیرد، بلکه تجربه‌ای که براساس نحوه زیستن و زندگی انسان صورت می‌گیرد.

تعریف فلسفی ایمان بر گزاره‌ای بودن ایمان در «معنای خاص» تأکید دارد و براساس مبانی معرفتی فلسفه متقدم ویتگنشتاین تنظیم می‌شود. براساس مبانی معرفتی ویتگنشتاین متقدم ماهیت و حقیقت ایمان را می‌توان این‌گونه توصیف کرد: «حیث وجودی است که در قالب امور نشان‌دانی توصیف می‌شود و قابلیت صدق و کذب ندارد». از این تعریف می‌توان سه ویژگی برای ایمان دینی به دست آورد؛ یک) ایمان جنبه وجودی دارد؛ دو) ایمان نشان‌دانی است نه بیان‌کردنی؛ سه) ایمان جنبه غیرشناختاری دارد.

نخست به تحلیل ویژگی اول ایمان، سپس به تحلیل ویژگی سوم می‌پردازیم و ویژگی دوم را در قالب ارتباط ایمان و عمل در مبحث جداگانه‌ای تحلیل خواهیم کرد.

از نظر اگزیستانسیالیست‌ها، خدا نمی‌تواند متعلق شناسایی قرار گیرد، اما به‌عنوان نیاز

نامشروطی که در لحظات واقعی خاص زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شناخته می‌شود. ویتگنشتاین نیز همانند اگزیستانسیالیست‌های متأله وجود خدا و ایمان دینی را در ارتباط با مقوله انسانی قرار می‌دهد. از نظر وی مواجهه انسان با این حقایق استعلایی فردی است؛ و این حقایق خود را در تار و پود زندگی و آگاهی^۱ انسان آشکار می‌کنند (Gill, 1974: 289).

جنبه وجودی ایمان از نظر وی از چند نظر قابل بررسی است:

الف) وابستگی اخلاق به سوژه دارای اراده: ویتگنشتاین در رساله منطقی - فلسفی مفهوم «متعالی» را به عنوان شرط دینداری اصیل بیان می‌کند. او برای مفهوم متعالی از سوژه دارای اراده استفاده می‌کند (Chon, 2013: 55-79). سوژه مرید^۲ امر استعلایی و حامل خیر و شر است و بدون آن اخلاق معنا ندارد؛ به عبارت دیگر، خیر و شر به عنوان موضوع اخلاق تنها توسط سوژه مرید وارد جهان می‌شود (Wittgenstein, 1961, 2/8/16) در فقره‌ای ویتگنشتاین اراده را به نگرش سوژه مرید به جهان تعریف می‌کند (Wittgenstein, 1961, 4/11/16).

ب) حیرت از راز وجود جهان: یکی از موضوعاتی که ویتگنشتاین در فلسفه متقدم بر آن تأکید کرده، «رازباوری» است. از نظر وی، وجود جهان امری رازورزانه است: «امر رازورزانه» این نیست که جهان چگونه است، بل همانا اینکه جهان هست» (TLP: 6.44). ویتگنشتاین بر این باور است که در خصوص «امر رازورزانه» نمی‌توان سخن به زبان آورد، چراکه چنین کلامی واجد شرایط معناداری نیست؛ یعنی نمی‌توان تصویری از آن در عالم خارج به دست آورد، بلکه با «راز» می‌توان ارتباط وجودی پیدا کرد. یکی از راه‌های ارتباط وجود با «راز» «حیرت» است. یکی از «رازهایی» که انسان‌های معمولی در برابر آن دچار «حیرت» می‌شوند، آفرینش جهان به دست خداست.

ویتگنشتاین بیان می‌کند که انسان باید از این حیرت عبور کند تا به حیرت عمیق‌تر و مفهوم‌تری دسترسی یابد و آن حیرت در برابر خود هستی است. از این رو وی معتقد است

-
1. Willing Subject
 2. Significance

که حیرت در برابر وجود جهان مساوی با حیرت در برابر وجود خداست؛ بنابراین حیرت که حالت وجودی است، معبری است که ما را به جهان که همان خداست، ارتباط می‌دهد.

ج) حقیقت دین؛ معرفت به گناه: ویتگنشتاین معتقد بود که به هیچ روی نمی‌توان دین را مورد بررسی فلسفی قرار داد، زیرا بررسی فلسفی دین موجب گمراهی انسان می‌شود. حقیقت دین معرفت به گناه و عمل دینی است نه نظریه‌پردازی دینی؛ «مسیحیت یک آموزه نیست؛ مرادم این است که نظریه‌ای نیست در مورد آنچه بر نفس انسانی گذشته و خواهد رفت، بلکه توصیفی است از چیزی که واقعاً در حیات انسانی رخ می‌دهد، زیرا «آگاهی از گناه» رویدادی واقعی است؛ نومی‌دی و نجات از طریق ایمان نیز رویدادی واقعی است؛ کسانی که از چنین چیزهایی سخن می‌گویند؛ برای نمونه بانین صرفاً چیزی را توصیف می‌کنند که بر آنان رفته است، فارغ از هر شرح و تفسیری که کسی بخواهد بر آن بنویسد» (culture & value, 1989: 28)

د) تجربه «احساس ایمنی مطلق»: این نوع احساس را ویتگنشتاین این‌گونه توصیف می‌کند: «منظور من از احساس ایمنی مطلق، حالتی روحی و روانی است که در آن حالت انسان تمایل دارد بگوید، من در امانم، هر چیزی که رخ دهد، هیچ چیز نمی‌تواند به من آسیبی برساند» (Cahoone, 1999: 95). به نظر ویتگنشتاین تجربه «احساس ایمنی مطلق» بیان‌ناپذیر و امری و رای ادراک آدمی است و مسئله‌ای رازآمیز است که اگرچه با روش کلامی قابل توجیه و تبیین نیست، با وجود و اگزستنس انسان ارتباط می‌یابد و از این طریق وجودش آشکار می‌شود. این تجربه از اینکه خدا خالق جهان است و ما در پناه او هستیم، نشأت می‌گیرد. تجربه‌ای که به قلمرو ارزش و ناگفتنی‌ها مربوط است و با معیار فیلسوفان تحصلی مذهب یا هر معیار دیگر قابل ارزیابی نیست، بلکه در رفتار و اعمال دینداران نمایان می‌شود.

اکنون به تحلیل جزء سوم یعنی «غیرشناختاری» بودن ماهیت ایمان پرداخته می‌شود. «شناختاری» یا «غیرشناختاری» بودن ماهیت دین و ایمان مشروط و وابسته به پاسخی است

که به این پرسش داده می‌شود، چگونه گزاره‌های دینی افاده معنی می‌کنند؟ در خصوص معناداری و بی‌معنایی گزاره‌های دینی، دو دیدگاه کلی وجود دارد: عده‌ای معتقدند که اساساً نمی‌توان درباره خدا گزاره‌های معنادار و معقول به کار برد؛ اما عده‌ای دیگر معتقدند که گزاره‌هایی دینی دارای معنی هستند که خود این گروه به دو دسته دیگر تقسیم می‌شوند: (یک) گروهی معتقدند از آنجا که گزاره‌های دینی ناظر بر واقعیت بیرونی‌اند، از این رو صدق و کذب پذیرند، دیدگاه آکویناس^۱ و آلستون^۲ در این گروه جای می‌گیرد؛ (دو) گروهی دیگر معتقدند گزاره‌های دینی به علت عدم توصیف واقعیت فاقد صدق و کذب‌پذیری‌اند. دیدگاه تیلیش^۳ در این دسته جای می‌گیرد (Alston, 1998, Vol.8: 25) ذکر این مقدمه، سؤالی را در ذهن انسان طرح می‌کند که دیدگاه ویتگنشتاین متقدم با کدام‌یک از این دیدگاه‌ها همخوانی دارد؟

مطابق با «نظریه تصویری معنای» ویتگنشتاین گزاره‌های دینی به علت عدم توصیف واقعیت فاقد صدق و کذب‌پذیری‌اند. معناداری منوط به دوقطبی بودن (قابل صدق و کذب بودن) است. گزاره‌های متافیزیکی همانند گزاره‌های دینی از آن حیث که قابلیت صدق و کذب ندارند، «بیان‌کردنی» نیستند، بلکه «نشان‌دانی»‌اند.

۳. رابطه دین و اخلاق

برای تحلیل رابطه ایمان و عمل ضروری است که دیدگاه ویتگنشتاین را در خصوص وحدت دین و اخلاق یا دوگانگی آنها بدانیم. رابطه دین و اخلاق از منظرهای مختلفی تصویر شده است: معناشناختی، وجودشناختی، معرفت‌شناختی و روان‌شناختی (به نقل از خزاعی: بارتلی، ۱۳۷۳).

از نظر ویتگنشتاین ارتباط اخلاق و دین، ارتباط وجود شناختی، معرفت‌شناختی و معناشناختی است، به این جمله دقت کنید: «شلیک می‌گوید در اخلاق‌شناسی دینی دو

1. Tommas Aquinas(1225-1274)

2. William Alston(1921)

3. paul Tillich(1886- 1965)

برداشت از ماهیت امر خوب وجود داشته است: براساس تعبیر سطحی‌تر، امر خوب به این دلیل خوب است که خدا آن را می‌خواهد. براساس تعبیر عمیق‌تر، خدا به این دلیل امر خوب را می‌خواهد که خوب است. به نظر من، برداشت اول عمیق‌تر است؛ خوب چیزی است که خدا فرمان می‌دهد. چون راه هرگونه تبیینی را که «چرا» خوب است می‌بندد، و اتفاقاً برداشت دوم، سطحی و عقل‌مدارانه است، چراکه وانمود می‌کند که «انگار» چیزی که خوب است مدلل هم می‌تواند شود. برداشت اول به‌روشنی می‌گوید که ماهیت امر خوب ربطی به واقعیت‌ها ندارد و از این رو با هیچ جمله‌ای تبیین‌پذیر نیست. اگر جمله‌ای هست که درست منظور مرا بیان کند، این جمله است: خوب چیزی است که خدا فرمان می‌دهد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸: ۳۳).

سه نکته در این عبارت وجود دارد که به‌وضوح ارتباط معرفت‌شناختی، وجودشناختی و معناشناختی دین و اخلاق را روشن می‌کند. اصطلاح اخلاق‌شناسی دینی بر رابطه معرفت‌شناختی دین و اخلاق دلالت می‌کند. در این عبارت دو واژه دین و اخلاق از طریق واژه شناخت به هم متصل می‌شوند. واژه دینی وصفی است که بعد از اخلاق‌شناختی به‌کار رفته است و نشان می‌دهد که شناخت اخلاق از طریق دین میسر است.

عبارت «خوب آن چیزی است که خدا می‌خواهد»، حاکی از ارتباط وجودشناختی دین و اخلاق است، زیرا از وابستگی وجودی ارزش‌های اخلاقی به اراده خداوند بحث می‌کند.

عبارت «خوب آن چیزی است که خدا فرمان می‌دهد»، حاکی از ارتباط معناشناختی دین و اخلاق است. در این عبارت شناخت مفهوم خوب که مفهومی اخلاقی است، به شناخت مفاهیم و فرمان‌ها و دستورهای الهی وابسته است.

برای بررسی ارتباط روان‌شناختی دین و اخلاق از نگاه ویتگنشتاین باید ببینیم آیا رابطه باور دینی و فعل اخلاقی رابطه التزامی است یا انگیزشی؟ در پاسخ به این پرسش باید فهمید که منظور ویتگنشتاین از باور دینی چیست؟ آیا منظور اعتقاد به وجود خداست یا گزاره‌های دینی؟ برای پاسخ به این پرسش عبارتی از ویتگنشتاین را بیان می‌کنیم: «مسیحیت عبارت از این نیست که دعاهای بسیار بخوانند. در حقیقت گفتیم که نباید چنین

کرد. اگر تو و من به شیوه‌ای دینی زندگی می‌کنیم، معنای آن نباید چنین باشد که درباره دین بسیار سخن می‌گوییم، بلکه این است که طرز زندگی ما متفاوت است. من معتقدم که فقط اگر بکوشی همیار دیگر انسان‌ها باشی، سرانجام راه خود را به خدا خواهی یافت» (Rhees, 1984: 129).

این عبارت نشان می‌دهد که مراد ویتگنشتاین از باور دینی، شیوه زندگی دینی است. زندگی دینی از یک سو مستلزم اعتقاد به وجود خدا و از سوی دیگر اعتقاد به گزاره‌های دینی - اخلاقی است که در رفتارها و منش انسان بروز پیدا می‌کند. از این رو بین دین و اخلاق رابطه تنگاتنگی وجود دارد. این ارتباط روان‌شناختی دین و اخلاق در مبحث بعد با عنوان ارتباط ایمان و عمل بیشتر توضیح داده می‌شود.

۴. رابطه ایمان و عمل

فیلسوفان در خصوص رابطه ایمان و عمل به دو دسته تقسیم می‌شوند: درون‌گرایان و برون‌گرایان. درون‌گرایان معتقدند که میان باور دینی و عمل رابطه التزام وجود دارد، یعنی به محض اینکه به یک فعل اخلاقی باور و علم داشته باشیم، به‌طور قاطع آن فعل اخلاقی را انجام می‌دهیم. به عبارتی باور دینی هم شرط لازم و هم شرط کافی برای انجام فعل اخلاقی است. اما برون‌گرایان معتقدند که باور دینی فقط شرط لازم برای انجام فعلی اخلاقی است، ولی شرط کافی نیست، برای اینکه فعل اخلاقی انجام گیرد، علاوه بر باور و پذیرش، به عنصر دیگری به نام میل نیاز است. حال باید بررسی کرد که ویتگنشتاین در مورد ارتباط باور دینی و عمل چه رویکردی دارد؟ درون‌گرایی یا برون‌گرایی؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت گزاره‌های دینی از نظرگاه ویتگنشتاین بیانگر نگرش فرد به جهان هستند و زندگی ما را تنظیم و کنترل می‌کنند (Huang, 1995: 260) و خود را در بطن زندگی نشان می‌دهند. اما «نشان دادن» به چه معناست؟ در تحلیل «نشان دادن» باید گفت تعبیر معمولی که ویتگنشتاین از آن برای اشاره به مقوله «نشان دادن» استفاده می‌کند، کلمه آلمانی «Aufzeigen» است. این کلمه در بردارنده معانی‌ای همچون اشاره کردن (to

(point)، نشان دادن و دلالت کردن (Indicate) است. با توجه به این واژه، آنچه ویتگنشتاین از مقوله «نشان دادن» مدنظر داشته، «موجب نوعی دیده شدن» نیست، بلکه نوعی «استنباط» و اثبات کردن است که با توجه به برخی قرائن رخ می‌دهد (Atkinson, 2009: 57).

بر این اساس زندگی است که اثبات می‌کند که آیا من به خدا معتقدم یا نه، وگرنه نمی‌توان در مورد ایمان چیزی بیان کرد (Gill, 1974: 283). «قلب ایمان بدون کلام احساس خداست نه سخن گفتن از او» (به نقل از زندیه کلک، ۱۹۹۹: ۴۷) از این رو ایمان نشان‌دانی است و خود را در هنر و عمل نشان می‌دهد. به تعبیر دیگر، بین ایمان و فعل اخلاقی و زیبایی‌شناسی رابطه تنگاتنگی وجود دارد و آنچه این ارتباط تنگاتنگ را بین این سه حوزه برقرار می‌کند، نگاه سوژه به جهان به‌عنوان یک کل نظام‌مند است.

همان‌طور که در عبارت‌های ذیل مشاهده می‌کنیم، «نگاه سوژه به جهان به‌عنوان یک کل»، اساس تعاریف این سه حوزه است. زیبایی‌شناسی عبارت است از نگاه سرمدی به جهان، ایمان به خدا به معنای درک معنای جهان و زندگی، در نهایت این نگرش سوژه به جهان است که مرز امور اخلاقی را از امور غیراخلاقی مشخص می‌کند.

در اینجا به ارتباط این سه حوزه در قالب ارتباط ایمان و هنر، اخلاق و ایمان یا دین می‌پردازیم. نخست به ارتباط ایمان و هنر یا زیبایی‌شناسی می‌پردازیم. بعضی از مؤلفه‌های تربیت دینی به‌صورت بارزی متأثر از تربیت و ادراک زیبایی‌شناسی است. ادراک زیباشناسانه امری درونی است، از این رو تقویت این ادراک در امر تربیت موجب تحرک درونی فرد می‌شود و از منفعل یا کنش‌پذیر بودن وی جلوگیری می‌کند. از این رو تربیت دینی زمانی با موفقیت همراه خواهد شد که با به‌کارگیری تربیت زیبایی‌شناسی احساس شخص سرشار از دانش و دانش وی سرشار از احساس شود. نتیجه این تربیت، اعتقاد و ایمان، یعنی خشیتی است برآمده از تجربه‌ای معنوی که ماهیتی درونی دارد و التزام درونی و عمل براساس این التزام را حاصل خواهد کرد.

به‌طور کلی هنر و زیبایی‌شناسی از دو جنبه و بعد در مسئله ایمان دینی تأثیرگذار است: از طریق ایجاد ایمان دینی و دوم از نظر تقویت فضایل اخلاقی.

تحلیل جنبه نخست را با این پرسش آغاز می‌کنیم که هنر و زیبایی‌شناسی چگونه سبب به‌وجود آمدن ایمان دینی می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت هنر نحوه خاصی از نگرستن به جهان است. نگرستن به جهان از وجه ابدی؛ نگاهی که با آن از برون به اشیا نگرسته می‌شود (یادداشت‌ها: ۱۶/۱۰/۷).

با این نگاه هر شیئی بازمودی است از کل جهان؛ نگرستن از وجه ابدی، نگاه هنری است به جهان که سبب ایجاد ایمان دینی می‌شود. توضیح آنکه ویتگنشتاین در «یادداشت‌ها» بین ایمان به خدا و معنای زندگی پیوند برقرار می‌کند: «ایمان به خدا، یعنی فهم اینکه زندگی معنا دارد». در فقره دیگر می‌گوید: «معنای زندگی یعنی معنای جهان را می‌توانیم خدا بنامیم». معنای جهان همان چیزی است که جهان را معقول می‌سازد و به آن ارزش و اعتبار والا می‌بخشد. خدا همان مفهوم جامع و کاملی است که تبیین و توصیفی کامل و جامع از جهان ارائه می‌دهد؛ اما چگونه می‌توان به این موضوع رسید که معنای جهان خداست. از طریق نگرستن از وجه ابدی. «من فلسفی» با نگرش خاص خود به جهان به‌عنوان کل کرانمند آن را به معنای خدا قلمداد می‌کند. از طرف دیگر، شعر می‌تواند معنای زندگی را با استفاده از کلمات متعارف و محسوس نشان دهد.

اما در ارتباط دین و اخلاق یا به تعبیری ایمان و عمل باید گفت جان دیویی در کتاب کوچک خود با عنوان *ایمان معمولی یا رایج* بین دو نوع اعتقاد فرق می‌گذارد: بعضی اعتقادات روی رفتار تأثیر می‌گذارند و بعضی از آنها به‌عنوان یک حقیقت عقلی مطرح می‌شوند و مقتضی تأثیر در عمل نیستند. به عبارت دیگر، بعضی اعتقادات مانند اعتقادات دینی با فعل اخلاقی یا عمل درست تلازم دارند، اما بعضی اعتقادات هیچ پیوستگی و تأثیری در عمل و فعل اخلاقی ندارند.

ویتگنشتاین در طول مباحثات خود بارها و بارها بر نقش اعتقادات مذهبی در رفتارهای زندگی ما، تأکید کرده است، بدان معنی که ارتباط ما با تعهدات مذهبی معرفت‌شناختی نیست، بلکه عملی است، چون در صورت فقدان شواهد زندگی خود را به مخاطره می‌اندازیم.

از نظر ویتگنشتاین اخلاقی عمل کردن یا ایمان آوردن، قرار گرفتن در جهان کاملاً متفاوت است، جهانی که صدق و کذب گزاره‌های دینی اهمیت چندانی در آن ندارند، بلکه آن گزاره‌ها توصیه‌هایی برای یک شیوه زندگی‌اند. از این رو کارکرد دین اخلاقی و فایده احکام دینی یکی شدن با مجموعه‌ای از اصول اخلاقی است.

بر این اساس در رابطه ایمان و عمل ویتگنشتاین رویکرد درون‌گرایی دارد؛ بدین معنا که بین ایمان و فعل اخلاقی رابطه تلازم وجود دارد، زیرا محرک نهایی عمل اخلاقی احساس تکلیف است، یعنی احساس تکلیف بالضروره موجب فعل اخلاقی می‌شود، از این رو اخلاق سبب معنابخشی به گزاره‌های دینی می‌شود. کارکرد گزاره‌های اخلاقی شبیه جملات هنری و ادبی است، یعنی مقصود اصلی آنها تحریک انسان به سوی جهتی خاص است. تفاوت گزاره‌های اخلاقی و دینی این است که گزاره‌های دینی همان گزاره‌های اخلاقی را به گونه‌ای جذاب‌تر و با تکیه بر تمثیل و داستان‌ها بیان می‌کند، اما این دو از لحاظ بیرونی به هم وابسته‌اند، به طوری که یکی دیگری را به وجود می‌آورد. بدان معنا که ما حقایق خاصی را درک می‌کنیم که می‌خواهیم روش‌های خود را تغییر دهیم، یعنی ایمان تعهد بی‌قید و شرط و تحول عمیق وجودی را اقتضا می‌کند.

از نظر ویتگنشتاین باور دینی اعتماد بی‌قید و شرط است. ایمان باید کل زندگی را تغییر دهد (plant, 2013: 286) ایمان تاریخی نیست، رابطه مؤمن با روایت‌های کتاب مقدس رابطه‌ای با حقیقت تاریخی و حتی نظریه‌ای نیست که شامل حقیقت باشد، بلکه مؤمنان باید پیام انجیل‌ها را به دست گیرند و با عشق دریافت کنند (Wittgenstein, 1994a: 32). این بدان معنا نیست که از نظر ویتگنشتاین نیایش‌ها و پرستش‌ها در حیات دینی منزلتی ندارند، بلکه منظور آن است که این امور اگر رفتار و عمل انسان را اصلاح نکنند، بی‌ارزش خواهند بود، پس حقیقت ایمان و بالاترین حد آن تجلی آن در رفتار انسان است. نظر ویتگنشتاین مشعر بر این است که بهترین روش تعلیم و تربیت آموزه‌های دینی و اخلاقی «عمل» است و بین ایمان و عمل تلازم وجود دارد (زندیه، ۱۳۸۷: ۱۹۳).

۵. نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد، رابطه ایمان و عمل را در فلسفه متقدم ویتگنشتاین بر مبنای ساختار فلسفه و شخصیت وی می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱. اساس تفکر ویتگنشتاین متقدم در مورد رابطه ایمان و عمل، رابطه زبان و جهان است؛

۲. زبان و جهان با هم تناظر کامل دارند، یعنی زبان تصویرگر وقایع جهان است؛

۳. جهان شامل دو چیز است: واقعیت‌های متحصل و غیرمتحصل. واقعیت‌های غیرمتحصل در حقیقت امور استعلایی‌اند؛

۴. واقعیت‌های متحصل بیان‌کردنی‌اند و واقعیت‌های استعلایی نشان‌دادنی؛

۵. واقعیت‌های استعلایی خود را در چارچوب هنر و عمل نشان می‌دهند؛

۶. رابطه ایمان و عمل رابطه التزامی است.

کتابنامه

۱. اعتمادی‌نیا، مجتبی (۱۳۹۳). «نگریستن از منظری سرمدی در باب زیبایی‌شناسی از منظر ویتگنشتاین متقدم»، *غرب‌شناسی بنیادی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، ش ۲، ص ۱-۲۰.
۲. اکبری، رضا، (۱۳۸۶)، ایمان گروی (نظریات کرگور، ویتگنشتاین و پلاتینجا) قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی ۳- پیرس، دیوید (۱۳۷۹)، ویتگنشتاین، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: انتشارات سروش
۳. بارت، سیرل (۱۳۷۴). «خدا در فلسفه ویتگنشتاین متقدم»، ترجمه هدایت علوی تبار، *فصلنامه ادبی، فرهنگی ارغنون*، ش ۸ و ۷، ص ۳۵۷-۳۸۵
۴. ----- (۱۳۸۵). «ویتگنشتاین از زبان تصویری تا زبان تألیفی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۴۹، ص ۱۳۸-۱۲۷.
۵. جوادی، محسن (۱۳۸۱). «ایمان‌گرایی ویتگنشتاین»، *قبسات*، ش ۲۶، ص ۱۵۹-۱۸۰.
۶. خزاعی، زهرا (۱۳۹۳). «باور دینی، انگیزش و التزام اخلاقی»، *الهیات تطبیقی*، سال پنجم، ش ۱۲، ص ۸۵-۹۸.
۷. دباغ، سروش (۱۳۸۷). *سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین*، تهران: نشر صراط.
۸. دباغ، سروش؛ عابدینی فرد، مرتضی (۱۳۸۱). «ویتگنشتاین و نگریستن از وجه ابدی»، *فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز*، ش ۳۲، ص ۲۹-۴۲.
۹. زندیه، عطیه (۱۳۸۷). *دین و باور دینی ویتگنشتاین*، تهران: نگاه معاصر.
۱۰. ساجدی، ابوالفضل (۱۳۸۴). «ایمان‌گرایی و فلسفه ویتگنشتاین»، *قبسات*، ش ۳۵، ص ۱۵۹-۱۸۰
۱۱. فسنگول، ویلهلم (۱۳۸۵). *گفتنی‌ها - ناگفتنی‌ها*، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
۱۲. عبداللہی، محمدعلی (۱۳۹۰). «انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی»،

- پژوهش‌نامه فلسفه دین، سال نهم، ش ۲، ص ۶۵-۷۹.
۱۳. مانس، هاورد (۱۳۸۰). *درآمدی به رساله ویتگنشتاین*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: طرح نو.
۱۴. مالکوم، نورمن (۱۳۹۵). *دیدگاه دینی ویتگنشتاین*، ترجمه علی زاهد، تهران: گام نو.
۱۵. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۱). *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
۱۶. ----- (۱۳۷۹). *خطابه‌ای در باب اخلاق*، ترجمه مالک حسینی، *فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون*، ش ۱۶، ص ۳۲۵-۳۳۴.
۱۷. ----- (۱۳۸۸) *درباره اخلاق و دین*، ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی، تهران: هرمس.
18. Alston, William, (1989) *Divine nature and human language*, Ithaca & London: Cornell University Press,
19. Atkinson, James R.; (2009) *The Mystical in Wittgenstein's Early Writings*; Routledge Taylor & Francis Group, London and New York
20. Chon, Tejedor (2013). "The Earlier Wittgenstein On the Notion of Religious Attitude", *Philosophy*, Vol. 88, No. 343, PP.55-79.
21. Hodges, Michael P. (1991). *Transcendence and Wittgenstein*, Philadelphia: Temple University Press.
22. Cook, John. W (1988). "Wittgenstein and Religious Belief", *philosophy*, Vol.63, No.246, pp.427-452.
23. Drury, (1984). *Some Notes an conversation with Wittgenstein*, in Rush Ress Ludwig wittgenstein, Personal Recdlectinon of oxford.
24. Huang, yong (1995). "Foundation of Religious Beliefs after Foundationalism: Wittgenstein bettween Nielsen and Philips", *R eligious Studies*, Vol.31 ,No.2, pp.251-267.
25. Gill, Jerry H (1974). "Saying and Showing: Radical Themes in Wittgensteins On certainty", *Religious Studies*, Vol.10, pp.279-290.
26. Lewis, G.L. (1952). *The Methods of Meaning*, in Leonard Linski. ed. *sematics and the philosophy of language*. urbanall linois: University of Illinois press.
27. Lcan, William (1999). *The philosophy of language: A Contemporary Introduction*, London Routledge.
28. Malcolm, Norman (1994). *Wittgenstein: A Religious point of view?* Peter winch(ed), Newyork: cornell University press.
29. Mc Guinness, Briann (1988). *Wittgenstein: A Life*, Vol.1, London: Buck Worth 28.

30. Plant, Bob (2013). "Wittgenstein, Religious passion And Fundametalism" ,*The Journal of Religious Ethics*, Vol. 41, No. 2, pp.280-309.
31. Rhes, Rush (1984). *Ludwig Wittgenstein: Personal Recolections*, Oxford:Universitty Press.
32. Richter, Duncan (2001). "Missing the Entire point:Wittgenstein", *Religious Studies* , Vol.37, NO.2, pp.161-175.
33. Stiver, Dan R.(1996). *The philosophy of Religious language:sign, symbol and Story*, Oxford :L.Blackwell.
34. Wittgenstein, Ludwig,1961-1975,Tractatus, Logio- philosophicus.Translated by D.F.Pears and B.F.M.Guinness,London and Newyork:Rouledge Classics.
35. ----- (1966). *Lectures and Conversation on Aesthetics, psychology and Religious Belief* ,ed.cyril, Barret, Oxford: Black well.

